

آرامسایشگاه

بازی دردوپرده

چاپ دوم



نمایشنامه‌های بیدگل: فرسی (۲)

بهمن فرسی



آرامسایگاه
بهمن فرسی

ویراستار: امین علی اکبری
مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش تصاعدیان
صفحه آرایی: آلا شوین
مدیر تولید: مصطفی شریفی
چاپ دوم، ۱۳۹۷ تهران
۵۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۰۶-۱۱-۱

نشر بیدگل | Bidgol Publishing co.

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ | تلفکس: ۲۸۴۲۱۷۱۸
فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخرآزی | پلاک ۱۳۷۴
تلفن فروشگاه: ۶۶۹۶۳۶۱۷، ۶۶۴۵۴۶۴۶ | تلفکس: ۶۶۹۶۳۶۱۶

www.nashrebidgol.ir

حق چاپ و انتشار این کتاب در دوران پوشش قرارداد نشر، منحصرًا متعلق به نشر بیدگل است. |
حق تجدید چاپ و هرگونه بهره‌برداری به هر شکل در صحنه و سینما و غیره محفوظ و موقوف است به کسب اجازه رسمی از نویسنده. |

یادداشت دبیر مجموعه

بهمن فرسی در سال ۱۳۱۲ در تبریز به دنیا آمد. نمایشنامه‌های او گلدان (۱۳۴۰)، چوب زیر بغل (۱۳۴۱)، پله‌های يك نردبان (۱۳۴۸)، صدای شکستن (۱۳۴۸)، بهار و عروسك (۱۳۴۴)، سبز در سبز (۱۳۴۴)، موش (۱۳۴۲)، آرامسایشگاه (۱۳۵۶)، سقوط آزاد (۱۹۹۱)، هشت بعلاوه يك (۱۳۶۵-۱۳۴۰)، و هویت: مستعار (۲۰۰۵) را شامل می‌شود. فرسی علاوه بر نمایشنامه، رمان شب يك، شب دو (۱۳۵۳) و چندین مجموعه داستان کوتاه را در حد فاصل سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۸۶ منتشر کرده است. او از سال ۱۳۵۶ در لندن زندگی می‌کند و همچنان به فعالیت‌های خود در زمینه ادبیات، نمایشنامه‌نویسی، و تاتر ادامه می‌دهد! کار او نظیر اکثر نویسندگان بزرگ معاصر فارسی، تلاشی ست در جهت به ثمر رساندن شیوه‌های اصیل و دیرین از راه تجربه‌های مدرن در ادبیات نمایشی. مجموعه نمایشنامه‌های بهمن فرسی، به هدف هماوایی معاصر با یکی از پیشگامان تاتر و ادبیات نمایشی فارسی طراحی شده است.

علی‌اکبر علیزاد

این بازی به سفارش ادارهٔ تئاتر و وزارت فرهنگ و هنر در سال – به مدت یک ماه به کارگردانی نویسنده روی صحنه رفت. بازیگران آن علی نصیریان (دکتر توما)، آذر فخر (خوشه)، مهین شهابی (خانوم بزرگ)، محمد مطیع (مرد ماشین)، خسرو شکیبایی (خسرو شهریاری)، محبوبه بیات (دختر) و دیگران بودند.



دکتر سلیمان توما

پسرک روزنامه فروش

خوشه شهریاری

خسرو شهریاری

خانوم بزرگ

دختر

مرد ماشین

دو مرد سفید پوش

بیماران مرد و زن

پرستاران

پرده يك

چشم انداز

(يك داربست فلزی عظیم. داربست خانه خانه است. خانه‌هایی با پهلوهای مساوی. بلندی دهانه هر خانه چنان است که آدم‌های با قد‌های متفاوت را قد می‌دهد. سمت عقب داربست پله‌بندی شده است و از راه پله‌ها می‌توان به خانه‌ها رفت و آمد کرد. یکی از دهانه‌های داربست با هفت پله سفید به زمین می‌رسد. پشت داربست سرتاسر يك دیوار عظیم است که از تکه‌های پلاستوفوم مخصوص بسته‌بندی محصولات گوناگون، ساخته شده است. دیگر، يك پیکره بزرگ به شکل سندان و يك دستگاه تلفن به‌روی آن تقریباً در مرکز صحنه. و تنه کاج‌های کهن که اینجا و آنجا از زمین برآمده و به آسمان رفته‌اند و به تمامشان بلندگو و تلفن نصب است. و برجستگی‌های کوچک و بزرگ چمن در اینجا و آنجا سطح زمین با صندلی‌ها و نیمکت‌های پستی‌دار سفید در کنارشان. و يك تکه نرده سفید، ایستاده بر دیواره سنگی کوتاه به نشان رشته نرده درازی که بر گرداگرد همه این تأسیسات است. و موتور برهنه يك اتومبیل که در گوشه راست یا چپ جلو صحنه قرار دارد.)

بازی ۱

صحنه خالی و روشن است. از لحظه‌یی که درهای سالن بازی باز می‌شود، بازیگران نیز به صحنه بازی پا می‌گذارند و به تمرین حالات و حرکات خود، جور کردن وسایل، یا پرسه‌زدن تکی و گروهی می‌پردازند. وضعیت‌های نوری بازی نیز واریسی می‌شود. وسایل الکترونیک یا برقی مختلفی به وسیله بازیگران در صحنه این‌ور و آن‌ور برده می‌شود. بازیگران غالباً رادیویی ترانزیستوری در دست یا آویخته به شانه دارند و گاهی آن‌ها را روشن می‌کنند و لحظه‌یی صدای موجود آن‌ها درمی‌آید و پخش می‌شود. سرانجام، در لحظه‌یی که کار جایگیری و نشستن در سالن بازی تمام است، بازیگران صحنه را ترک می‌کنند و همه‌جا تاریک می‌شود. ده نفر از بازیگران، در تاریکی، از اعماق صحنه، اعداد از صفر تا نه را فریاد می‌زنند. با هر عدد نور عمومی صحنه اندکی بیشتر می‌شود. پس از آن که عدد نه گفته شد یکی از بازیگران به مرکز دیوار چهارم صحنه می‌آید. می‌ایستد و فریاد می‌زند «نود و نه!». پس از این فریاد صدای شلیک نه تیر توپ می‌آید. شش بازیگر به ترتیب، و بسته به جنسیت بازیگر اول، یکی زن یکی مرد، پشت سر هم به صحنه می‌آیند، در طرفین بازیگر اول قرار می‌گیرند و اعداد ۲۰-۳۲-۲۹-۲۷-۲۲ و ۲۵ را فریاد می‌کنند. سپس هر هفت بازیگر با هم نفس عمیق می‌کشند و با سر و صدا نفس‌ها را از سینه‌ها بیرون می‌دهند. ناگهان دو به دو رو به هم می‌کنند، به هم کشیده می‌زنند. بعد رو به سالن می‌کنند، انگشت روی لب‌ها می‌گذارند و همگی می‌گویند «هیس! س س س...» و به حالت عکس به جای خود بیخ می‌زنند. صدای ماشین تحریر از عمق سکوت می‌روید و ادامه می‌یابد. هفت بازیگر روی خط فرضی دیوار چهارم، همان‌طور انگشت به لب برمی‌گردند رو به سندان می‌روند تا دور آن حلقه شوند. بازیگران

۱. اگر به اعداد دورقمی که بازیگران فریاد می‌کنند رقم ۱۳۰۰ افزوده شود تاریخ رویدادهای مهمی را در تاریخ سرزمینمان خواهیم یافت که از کودتای حوت ۱۲۹۹ آغاز و به کودتای ۲۸ مرداد ختم می‌شوند. در تمرین‌ها و اجرای بازی من این راز را با کسی نگفتم.

دیگر نیز از جای جای صحنه انگشت به لب، وارد صحنه می شوند و در پی هفت بازیگر نخست دور سندان حلقه می زنند. دست های همه بازیگران دور سندان به هوا بلند می شود و صورت هاشان به آسمان متوجه می گردد. صدای ماشین تحریر به آرامی با صدای تله تایپ می آمیزد و سپس این صدا جانشین صدای نخست می شود. در جریان این صدا بازیگران در حالی که انگشت می چنانند نخست آهسته، سپس با صدای بلندتر، و بالاخره با يك فریاد همگانی، کلمه «نه» را ذکر وار ادا می کنند و پایان می دهند. غلغله «نه»ها باید چنان باشد که محو شدن صدای تله تایپ را بپوشاند. بازیگران پس از فریاد همگانی «نه» ساکت می مانند و همه به نوعی رو به سندان خم می شوند و هر کس در وضعی که دارد ثابت می ماند. پسرک روزنامه فروش، با زیربغلی پر از روزنامه پشت نرده می آید. لحظه یی آن سوی نرده را و رانداز می کند و ناگهان با صدای بلند فریاد می زند.

فوق العاده!...

(بازیگران همه رو به صدا برمی گردند. پسرک يك روزنامه از لای نرده تو می اندازد و می گریزد. جمع صحنه به سوی روزنامه یورش می برند و روی آن می ریزند. نور می رود. موسیقی آغاز می شود. همه بازیگران به جز خوشه صحنه را در تاریکی ترك می کنند. موسیقی تدریجاً محو می شود.)

بازی ۲

(يك شام پاییزی. نور تدریجاً نرده را روشن می کند و سپس به آرامی بر تمام صحنه گسترده می شود. خوشه در همان نقطه که افراد بر سر هم ریخته بودند، پشت به مردم، خسته و کوفته، روزنامه را از زمین برمی دارد و بلند می شود. مرد ماشین کنار موتور برهنه اتومبیل است و با آچارها و ابزار متعدد مهره های موتور را شل و سفت می کند. خانوم بزرگ در حال حمایت بیماری برای بالا رفتن از پله هاست و

آنقدر بالا می‌روند تا ناپدید شوند. خوشه برمی‌گردد و رو به مردم می‌آید، و همین‌که روزنامه را جلو صورت خود می‌گیرد آمیزه‌یی جانخراش و تکان‌دهنده از صداهای زندگی روزانه شهری سکوت را می‌برد و در فضا منتشر می‌شود. خوشه روی نوشته‌ها و عنوان‌های صفحه‌های روزنامه نظری عصبی و گذرا دارد و با هر نگاه او به صفحه‌یی دیگر از روزنامه، تم آمیزه‌ صدایی نیز تغییر می‌کند. بالاخره خوشه روزنامه را مجاله و به گوشه‌یی پرت می‌کند. صداها با سقوط روزنامه بریده می‌شوند. خوشه آهسته به سمت سندان می‌رود. نور روی سندان تقویت می‌شود. نور نرده به حالت معمولی برمی‌گردد. خوشه کنار سندان می‌ایستد. نور یکی از خانه‌های داربست روشن می‌شود. در دهانه این خانه خسرو با وضعیتی سرداروار، دست‌ها به کمر، گردن شق، چانه تیر کشیده به یکسو، نگاه جامد ایستاده است. چند برگ خشک آفتابسوخته، در فضای صحنه پیدا می‌شوند و رقصان به زمین می‌نشینند. همراه با سقوط برگ‌ها چراغ خانه خسرو در داربست خاموش می‌شود. صدای شماره گرفتن با تلفن می‌آید با طنین بلند و غیر معمولی. خوشه این صدا را نمی‌شنود. تلفن روی سندان زنگ می‌زند. خوشه اعتنایی نمی‌کند، تلفن باز زنگ می‌زند و بالاخره خوشه با هول و شتاب گوشی را از روی تلفن می‌قاپد.

خوشه

بله؟ الو؟ الو؟ (لحظه کوتاهی گوش می‌دهد، سپس با خشم) تو کی هستی؟ (تلفن قطع می‌شود. خوشه با خشم گوشی را روی دستگاه تلفن می‌کوبد). کثافت!

(مشت به روی سندان می‌کوبد و با چشم دریده به سالن زل می‌زند. خوشه تدریجاً آرام می‌شود، صورت و بازوانش را روی صفحه سندان می‌گسترده. يك دستش که از لبه سندان آویخته است پاندول وار نوسان می‌کند. بلندگوها صدای تيك‌تاك ساعت پخش می‌کنند. دختر روی پله‌ها پیدا می‌شود. پیراهنی بلند و پرچین از وال سفید به تن دارد که دامش به زمین می‌کشد و حرکت او را به لغزیدن مانند می‌کند. يك

گل سرخ بزرگ کاغذی میان سینه‌اش دارد. موهایش سیاه و بلند است و نگاهش پهن، پاك و هراسان. دختر تمام صحنه را طی می‌کند و به پیش‌صحنه می‌رسد. سرش می‌لغزد و روی يك شانه‌اش می‌افتد. يك دستش را با کشیدگی تمام به سوی مردم دراز می‌کند. پنجه‌اش وضعی منقبض و مسخ شده دارد.

دختر

(با لحنی ملتمس) بده! (نگاهش با گردن کج روی سالن می‌چرخد)
بده! بده! بده دیگه!
(خانوم بزرگ بالای پله‌ها پیدا می‌شود. تند و جدی با گام‌های کوتاه ورچیده از پله‌ها پایین می‌آید، صحنه را طی می‌کند و پشت دختر می‌ایستد. دختر لرزان دستش را پس می‌کشد.)

دختر

(وحشت‌زده) مگس! (با لحنی ملتمس و نگاهی چرخنده در فضا)
مگس، برو! مگس برو!

خانوم بزرگ

دختر جون من که بت گفتم. چقدر باید گفت؟ چن دغه باید گفت؟ مردم هیچ‌و خ چیزی به آدم نمیدهن. مخصوصاً وختی که اونا ندونن تو ازشون چی می‌خوای. (مکت)
چی می‌خوای؟

دختر

(با صدایی نزدیک به گریستن) مگس! خواهش می‌کنم!

خانوم بزرگ

تو باید فکر کنی، باید حواستو جمع کنی، باید فکر کنی و پیدا کنی که چی از مردم می‌خوای (نفسی حاکی از درد و اسف می‌کشد) البته من به نصیحتی هم دارم که بت بگم: وختی پیدا کردی که چی می‌خوای، یادت باشه که هیش و خ اون چیزو از مردم نخوای.

خوشه

(مشت روی سندان می کوبید و با فریاد) ازشون بگیر! ازشون بدزد!
(خانوم بزرگ سر برمی گرداند و به خوشه نگاه می کند. دختر آرام می لغزد و بی صدا و با شتاب خودش را به نرده می رساند، دستش را از لای میله‌ها به بیرون دراز می کند و با حس و حالی آمیخته از گریه و خشم و التماس فریاد می زند.)

دختر

بدههه! خواهش می کنم!

(خانوم بزرگ با شتاب به سوی دختر می رود و به محض این که دستش به بدن دختر می رسد، دختر می نشیند و هر دو دستش را بالای سر می برد.)
دستای منو نشکن!

خانوم بزرگ

(زیر بازوی دختر را می گیرد و او را بلند می کند) بریم دختر جون.
تو باید بخوابی. باید استراحت کنی.

خوشه

(رو به مردم. بی مخاطب) باید فکر کنی.

(دختر و خانوم بزرگ در حین عبور از کنار خوشه.)

دختر

(نزدیک خوشه می ایستد، به خوشه) تو می دونی من چی می خوام؟
(خوشه واکنشی نشان نمی دهد. دختر گل کاغذی را از میان سینه اش برمی دارد و به سمت خوشه دراز می کند.) بیا!

خوشه

متشکرم، من نمی خوام.

دختر

(همراه با جیغی عصبی و حشری) من مرد می خوام! یه مرد چیز کلفت! یه مرد چی کلفت! یه مرد گردن کلفت! هه هه هه!

خانوم بزرگ

بریم دختر جون!